

## بررسی تطبیقی دیدگاه‌های رشیدرضا در المنار و علامه طباطبائی در المیزان پیرامون مسئله شفاعت

علیرضا شاه فضل قمصری\*

استادیار گروه معارف دانشگاه علوم پزشکی کاشان، کاشان، ایران

تاریخ دریافت فارسی: ۱۳۹۸/۰۷/۱۵ - تاریخ پذیرش فارسی: ۱۳۹۹/۰۶/۰۲

تاریخ میلادی دریافت: ۲۰۱۹/۱۰/۰۷؛ تاریخ میلادی پذیرش: ۲۰۲۰/۰۸/۲۳

### چکیده

هدف این مقاله بررسی تطبیقی دیدگاه‌های رشیدرضا در تفسیر المنار و علامه طباطبائی در المیزان پیرامون مسئله شفاعت در قرآن کریم می باشد. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی تطبیقی دیدگاه‌های این دو اندیشمند پرداخته است. پیامدهای به دست آمده عبارتند از اینکه رشیدرضا ضمن بررسی آیات مربوط به شفاعت معتقد است آیات قرآن دلالتی بر وجود شفاعت در قیامت ندارد و تنها نجات‌دهنده بشر، اعمال نیک او می باشد. به باور رشیدرضا بین آیات شفاعت هیچ گونه ناسازگاری وجود ندارد. ایشان با بیان استدلال عقلی بر نفی شفاعت می گوید: شفاعت نزد حاکمان دنیایی یا بر پایه جهل است یا بر پایه عدم عدالت و هر دو حالت در مورد خداوند منتفی است. علامه طباطبائی معتقد است آیات قرآن برای تبیین مسئله شفاعت کفایت می کند و با بررسی دقیق آیات قرآن می توان دیدگاه قرآن در این زمینه را استخراج نمود. اینکه در برخی از آیات به کلی شفاعت مردود شده دلیلش این است که خداوند می خواهد شفاعت استقلال را نفی کند و آیاتی که دلالت بر وجود شفاعت با اذن الهی دارد وجود شفاعت را به صورت غیر استقلالی و با اراده خداوند اثبات می کند. از نظر علامه، شفاعت فرصتی برای رحمت‌گری خداوند در قیامت است و با شفاعت، نه جهلی از خدا بر طرف می شود و نه به خدا منفعتی می رسد. شفاعت علاوه بر اثر اخروی اثر دنیایی نیز دارد تا مردم به سمت شفیعیان سوق داده شوند. نتیجه اینکه آیات قرآن بر مسئله شفاعت دلالت قطعی دارند و به صورت واضح بر اینکه شفاعت هم امکان عقلی دارد هم امکان وقوعی، تصریح می نمایند.

**واژگان کلیدی:** رشیدرضا، طباطبائی، شفاعت.

## مقدمه

محمد رشیدرضا، نویسنده، اندیشمند دینی و فعال سیاسی در مصر و سوریه در اواخر دوره عثمانی بوده است. او رهبری جریان اصلاح‌طلبی دینی در مصر را برعهده داشت و با تأسیس مجله معروف المنار، در نشر دیدگاه‌های ابن تیمیه و نیز آرای سید جمال‌الدین اسدآبادی و محمدعبده تأثیر بسیار داشت. رشیدرضا با مطالعه آثار صوفیانه از جمله کتاب *احیاء علوم‌الدین* غزالی به اندیشه‌های صوفیانه گرایش یافت و از طریق یکی از پیروان نقشبندیه به این طریقت گروید ولی پس از مدتی از آنها جدا شد (ر.ک؛ شکیب ارسلان، ۱۳۵۶ ق، صص ۴۲ تا ۴۸).

ایشان در سال ۱۳۱۰ ق با مجله عروه الوثقی آشنا شد که سید جمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده در پاریس منتشر می‌کردند و تحت تأثیر اندیشه‌های اصلاحی آن دو، که بر پایه فهم جدیدی از اسلام استوار بود، قرار گرفت. سپس با کمک محمد عبده، نخستین شماره مجله هفتگی المنار را در ۲۴ شوال ۱۳۱۵ منتشر کرد. در سال سوم انتشار مجله او تفسیر قرآن خود و محمد عبده را با عنوان *تفسیر المنار* منتشر کرد. بعدها رشیدرضا با عنوان *تفسیر المنار* شناخته می‌شد. او در این تفسیر به گسترش اندیشه‌های سید جمال می‌پرداخت و به مرور اندیشه‌های خود را بر آن افزود.

رشیدرضا اندیشه‌های دینی خود را بیشتر در تفسیر المنار ارائه نموده است. در این زمینه لازم است به گرایش‌های وی به وهابیت و سلفیه به ویژه در دوره آخر زندگی‌اش توجه کرد. او در زمینه توحید و اخلاص و دوری از شرک تحت تأثیر اندیشه‌های محمد بن عبدالوهاب است و بر بازگشت به سنت و آموزه‌های سلف پافشاری می‌کند. وابستگی فکری رشیدرضا به ابن تیمیه و وهابیان سلفی به روشنی در نوشته‌های و در شماره سوم به بعد المنار دیده می‌شود (ر.ک؛ تامر محمود متولی، ۱۴۲۵ ق، صص ۱۷۷ - ۱۹۳). یکی از اندیشه‌های رشیدرضا انکار

مسئله شفاعت در قیامت است که در ذیل آیات کریمه مربوط به شفاعت در تفسیر المنار بیان نموده است.

علامه محمدحسین طباطبائی یکی از بزرگترین مفسران شیعه می باشد که با روش تفسیری قرآن به قرآن سعی در استخراج اندیشه های شیعی از طریق قرآن کریم دارد و با روش استدلالی و با پیوند آیات قرآن کریم با یکدیگر مسئله شفاعت را مورد بررسی قرار داده است و با نقد دیدگاه های مخالفان شفاعت، این مسئله را اثبات نموده است. در این مقاله به بررسی تطبیقی دیدگاه های این دو اندیشمند در زمینه شفاعت می پردازیم.

## ۱. تعریف شفاعت

### ۱-۱. معنای لغوی

شفع، یشفع، شفاعة: شفع و شفاعت هر دو مصدراند بمعنی منضم کردن چیزی به چیزی (ر. ک؛ قرشی بنابی، ۱۳۷۱، ج ۴، ۴۸). شفع خلاف و تراست و به معنی زوج می باشد. شفیع و شافع و جمع آن شفعاء به معنی اسم فاعل یعنی شفاعت کننده می باشد. همچنین شفاعت به معنی دعا در برخی از آیات قرآن آمده است. مراد از شفاعت کلامی است که شفاعت کننده نزد دیگری در مورد حاجت غیر بیان می کند. (ر. ک؛ ابن منظور، ۱۴۱۰، ج ۸: ۱۸۳) خلیل بن احمد فراهیدی می گوید: «الشافع: الطالب لغيره، وتقول استشفعت بفلان فتشفع لی الیه فشفعه فی. والاسم: الشفاعة. واسم الطالب: الشفیع: شافع یعنی کسی که از غیر خودش طلب شفاعت می کند و می گوید نزد فلان شخص واسطه و شفیع من باش. اسم مصدر (حاصل و نتیجه مصدر) آن شفاعت است و کسی را که طلب شفاعت می کند شفیع می نامند» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۱. ۲۶۱).

### ۱-۲. معنای اصطلاحی

دانشمندان شیعه و سنی در مورد معنای اصطلاحی شفاعت بیاناتی داشته اند که در این قسمت به آن می پردازیم:

شفاعت در اصطلاح به این معناست که در روز قیامت برخی از افراد با اذن الهی می‌توانند برای برخی از گناهکاران شفاعت و واسطه‌گری نمایند تا خداوند از عذاب شفاعت‌شونده بکاهد و او را مشمول رحمت خود قرار بدهد. حقیقت شفاعت و فایده آن طلب برداشتن عقاب از کسی است که مستحق عقاب است، البته کلمه شفاعت مجازاً در مورد درخواست رسیدن منافع به شخص نیز به کار می‌رود و در اینکه حقیقت شفاعت در مورد طلب برداشتن ضرر و عقاب و عذاب است هیچ اختلافی نیست (ر.ک؛ حسینی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۵۰). شفاعت نمودن پیامبر اکرم فقط در برداشتن عقاب و عذاب گناهکار است و این شفاعت در مورد رسیدن منافع به شخص نمی‌باشد، زیرا حقیقت شفاعت اختصاص به برداشتن عقاب و عذاب گناهکار دارد (ر.ک؛ همان، ج ۳، ۱۷). حقیقت شفاعت در مورد رسیدن منافع به شخص نمی‌باشد بلکه در مورد برداشتن عقاب و عذاب گناهکار است. پیامبر اکرم مؤمنین را شفاعت می‌فرمایند و خداوند نیز شفاعت ایشان را می‌پذیرد و خداوند تبارک و تعالی عذاب و عقاب را در نتیجه این شفاعت از مستحقین آن (البته از کسانی که اهل نماز باشند) برمی‌دارد. زیرا شخص شخیص رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: من شفاعتم را برای کسانی از امتم که اهل گناه کبیره هستند نگه داشته‌ام (ر.ک؛ طوسی، ۱۴۱۳: ج ۱، ۲۱۴) امتیاز شفاعت‌خواهی در مورد کسانی که اهل گناه کبیره هستند برای پیامبران و بندگان خوب خدا به واسطه اخبار و روایات زیادی ثابت شده است (ر.ک؛ نسفی، ۲۰۱۶: ۱۴۸) کسی که شفاعت را انکار کند شایسته است مشمول شفاعت نشود ولی کسی که ایمان به شفاعت دارد (اهل سنت و جماعتی که ایمان به شفاعت دارند) و آن را تصدیق می‌نمایند پس آنها به رحمت خداوند امید دارند و اعتقادشان این است که شفاعت در مورد مؤمنین گناهکار است (پیامبر فرمودند) من شفاعتم را برای افرادی از امتم که اهل گناه کبیره هستند نگه داشته‌ام (ر.ک؛ اسکندری مالکی، ۱۳۸۹: ج ۱، ۲۱۴). بنابراین

شفاعت واسطه شدن انبیاء، امامان و صالحان بین خدا و خلق برای بخشیده شدن گناهانی است که از مؤمنان سر زده است (ر.ک؛ نووی، ۱۳۹۲: ج ۳، ۳۵).  
در آیات قرآن کریم آیات متعددی در این زمینه وجود دارد که برخی از آنها شفاعت را نفی کرده، برخی دیگر شفاعت را با اذن الهی همراه می‌داند و برخی شفاعت شوندگان را ماذون از طرف خداوند اعلام می‌کند و در برخی از آیات نیز به عدم سودمندی شفاعت برای برخی از افراد اشاره شده است. در این مقاله آیات مربوط به شفاعت با توجه به دیدگاه‌های رشیدرضا و علامه طباطبائی مورد بحث قرار خواهد گرفت.

## ۲. دیدگاه رشیدرضا در مورد شفاعت

رشیدرضا که دیدگاه‌های سلفی‌گری دارد در مورد شفاعت دیدگاهی متفاوت با اکثریت اهل سنت دارد. ایشان با استدلال‌هایی از عقل و قرآن منکر شفاعت می‌شود و می‌گوید آیات قرآن کریم دلالتی بر مسئله شفاعت ندارد. در این بخش به بیان دیدگاه‌های ایشان می‌پردازیم.  
رشیدرضا شفاعت را فعلی می‌داند که در اراده خداوند مؤثر واقع می‌شود و حکم الهی را تغییر می‌دهد و عذاب الهی را از افراد بر می‌دارد (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۳، ۱۷) بر همین اساس او شفاعت را منافی اراده الهی می‌داند؛ چرا که شفاعت شفاعت کننده باعث می‌شود اراده الهی که بر عذاب گناه کار تعلق گرفته بود، تغییر کند و تغییر اراده الهی امری محال است لذا شفاعت نیز محال خواهد بود. ایشان در مورد آیه ۴۸ سوره بقره که می‌فرماید: از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته می‌شود؛ و نه غرامت از او قبول خواهد شد؛ و نه یاری می‌شوند. می‌گوید: اگر کسی روز قیامت شفيعی برای خودش بیاورد، شفاعتش قبول نمی‌شود. این گمان مربوط به کفار است که آخرت را مانند دنیا لحاظ می‌کنند (رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۱، ۳۰۵) کفار گمانشان این بود که در روز قیامت نیز مانند دنیا می‌توانند با

واسطه‌گری عذاب را از خودشان بردارند و خداوند در این آیه به افکار و اندیشه آنها خط بطلان می‌کشد و می‌فرماید در روز قیامت هیچ شفاعتی مقبول نخواهد بود. در تأیید دیدگاه رشیدرضا بیضاوی در تفسیر آیه فوق می‌گوید: آیه دلالت دارد بر اینکه عذاب قیامت به هیچ وجه احتمالی از فرد برداشته نمی‌شود (ر.ک؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ج ۱، ۷۸).

از نظر رشیدرضا آیه ۴۸ سوره مبارکه بقره شبیه آیاتی است که می‌گوید ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾. سیاق آیات دلالت دارد بر اینکه در قیامت همه اسباب و انساب قطع می‌شود و تفسیر شفاعت در واقع همه اسبابی است که می‌تواند عذاب را برطرف نماید (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۱، ۳۰۵). رشیدرضا با تکیه بر نوع آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت و عدم فایده‌دهی شفاعت دارند به کلی شفاعت را رد می‌کند و جهت‌گیری او در شرح سایر آیات مربوط به شفاعت نیز به سمت انکار شفاعت می‌باشد.

رشیدرضا معتقد است تنها چیزی که فرد را از عذاب نجات می‌دهد اخلاص در عمل و رحمت الهی است (همان، ۳۰۶). کما اینکه در قرآن می‌فرماید ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ یعنی روزی است که هیچ کس قادر بر انجام کاری به سود دیگری نیست، و همه امور در آن روز از آن خداست. اگر قرآن کریم می‌فرماید در روز قیامت هیچ کس برای هیچ کس مالک نفعی نیست، قاعدتاً شفاعت نیز که یکی از نفع‌های انسان‌ها به یکدیگر است در قیامت منتفی خواهد بود. ایشان پذیرش شفاعت را با آیه فوق در تضاد می‌بیند و می‌گوید هر کس برای خودش می‌تواند فایده داشته باشد ولی برای دیگران خیر. لذا تنها نجات‌دهنده فرد، اخلاص در عمل و رحمت الهی است و از شخص دیگری برای نجات انسان کاری ساخته نیست.

ایشان در بخش دیگری از استدلال خود بر نفی شفاعت می‌گوید: مخاطب این آیه ۴۸ سوره بقره یهود و سایر امت‌های جاهلی و ملت‌های دیگر که مشرک‌اند

می‌باشند مانند اهل مصر و یونان؛ که قیامت را با دنیا مقایسه می‌کنند و گمان می‌کنند همان طور که در دنیا مجرمین با شفاعت از دست سلاطین خلاص می‌شوند در قیامت نیز این امکان وجود دارد. برخی از مسلمان‌ها نیز به تقلید از یهود و مشرکین و نیز از روی جهل شفاعت را پذیرفته‌اند لکن حق مطلب این نیست و برخی از مسلمان‌ها از روی تعمد و به‌منظور فساد، شفاعت را پذیرفته‌اند (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۱، ۳۰۶). ایشان از قول محمدعبده نقل می‌کنند که شفاعت ادامه همان تفکر اهل مصر است که همراه با اموات خود اشیائی را دفن می‌کردند که برای رفع عذاب میّت یا اجرت انتقال به بهشت از آن استفاده شود. یهود اعتقاد به قربانی گناه، خطا، سلامت، آتش و امثال آن داشتند و برای اموات کارهایی انجام می‌دادند تا از عذاب نجات پیدا کنند در حالی که برطرف‌کننده حقیقی عذاب توبه و روی گردانی از گناه است (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۱، ۳۰۶) در این بخش رشیدرضا پذیرندگان شفاعت را با خرافه‌گرایان مقایسه می‌کند و می‌گوید تفکر این دو گروه با یکدیگر شبیه است چرا که آنها بر اشیائی تکیه می‌کردند که بعد از مرگ می‌تواند برای فرد مفید باشد و پذیرندگان شفاعت بر افراد تکیه می‌کنند تا بتوانند در قیامت برای آنها کاری انجام بدهند در حالی که در قیامت تنها اعمال فرد و رحمت الهی کارساز است.

همچنین عده‌ای از یهود چون خود را منتسب به پیامبران می‌دانستند گمان می‌کردند که یا به جهنم نمی‌روند یا اگر بروند ایام کوتاهی خواهد بود. اینها چون برای انبیاء در قیامت جاه و مقام قائل بودند و گمان می‌کردند انبیاء راضی نخواهند شد تا فرزندانشان در عذاب قرار بگیرند، گفتند انبیاء شفاعت می‌کنند (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۱، ۳۰۷). همچنین اینها برای احبار و علمای یهود نیز مقام شفاعت قرار داده بودند. برخی از علما و بزرگان یهود نیز این عقاید را به دلیل منافی که برایشان داشت ترویج می‌کردند. زمانی که این آیه نازل شد عقاید خرافی یهود را باطل ساخت و به مردم اعلام شد که در قیامت تنها ایمان

خالص و عمل صالح نجات دهنده است. (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۱، ۳۰۷) در این بیان ایشان پذیرندگان شفاعت را به خرافه پرستان یهود و نصاری مقایسه می‌کند که معتقد بودند یهود و نصاری یا به جهنم نمی‌روند یا اگر بروند مدت کمی در جهنم خواهند بود. در قرآن کریم نیز به این عقیده خرافی اشاره شده است. آنجا که می‌فرماید ﴿وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَّعْدُودَةً﴾ (بقره / ۸۰) یعنی ما اگر به جهنم برویم تنها مدت کمی در آنجا خواهیم ماند. این در حالی است که اعتقاد خرافی یهود که البته ممکن است برگرفته از آموزه‌های به حق تورات و انجیل بوده باشد و بعداً مانند بسیاری از مفاهیم منحرف شده باشد، با مسئله مسلم شفاعت که در آیات قرآن کریم به وضوح در مورد آن سخن گفته شده است متفاوت است. همان قرآنی که ادعای یهود و نصاری را رد می‌کند، نسبت به مسئله شفاعت در قیامت مطالبی بیان نموده است که در امکان شفاعت صراحت دارد.

رشیدرضا آیات مرتبط با شفاعت را به چند دسته تقسیم می‌کند و می‌گوید برخی از آیات شفاعت را نفی می‌کند مانند آیه شریفه ﴿لَا يَبْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ﴾ (بقره / ۲۵۴) و برخی دیگر منفعت شفاعت را نفی می‌کند مانند آیه شریفه ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (مدثر: ۴۸) و برخی دیگر آیاتی است که دلالت بر نفی شفاعت دارد ولی به ظاهر شفاعت را منوط به اذن الهی می‌کند، مانند آیاتی که عبارات ﴿إِنَّا بِأَذْنِهِ﴾ (بقره / ۲۵۵) و ﴿إِنَّا لِمِنِ ارْتَضَى﴾ (انبیاء / ۲۸) دارد. علت اینکه آیات دسته سوم ملحق به آیات دسته اول می‌شود که نفی شفاعت می‌کند این است که در اسلوب قرآن این گونه استثناءها تکرار شده است مانند ﴿سُنْفُرُوكَ فَلَا تَنْسَىٰ إِنَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ (اعلی / ۶ و ۷) و ﴿خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِنَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾ (هود / ۱۰۸). ایشان در نهایت نتیجه می‌گیرند که در قرآن نص قطعی در مورد وقوع شفاعت وجود ندارد (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۱، ۳۰۷).



در نقد این استدلال رشیدرضا می‌توان گفت مقایسه دو آیه فوق با آیاتی که شفاعت را با اذن الهی می‌داند بی‌اشکال نیست زیرا اولاً این گونه استثناءها در قرآن زیاد نیست و ثانیاً نفی موضوع آیه‌ای که استثناء در آن وجود دارد اصل نیست بلکه آنچه که در استثناء متبادر به ذهن می‌شود اثبات حکم به صورت کلی است و خروج مستثنی از حکم اختصاص به خود مستثنی دارد نه به مستثنی منه و ثالثاً در آیاتی که به عنوان شاهد مثال آورده شده است قرائن دلالت دارد بر اینکه خداوند برای نشان دادن قدرت خود از این ادبیات استفاده کرده است و ما با استفاده از آن قرائن می‌فهمیم که مستثنی وقوع خارجی ندارد. لذا اگر بخواهیم این نوع نگاه را به آیات شفاعت سرایت دهیم نیاز به قرینه داریم که این قرینه در آیات قرآن وجود ندارد بلکه قرینه به عکس آن دلالت دارد زیرا آیاتی که اصل شفاعت را اثبات می‌کند نسبت به آیاتی که شفاعت را نفی می‌کند تعداد بیشتری دارد و قواعد استنباط ایجاب می‌کند که بین آیات مختلف مربوط به شفاعت به گونه‌ای جمع معنا دهیم که دلالت آیات خدشه‌دار نشود.

رشیدرضا در بخش دیگری از استدلال خود برای نفی شفاعت در قیامت می‌گوید: شفاعت معروف بین مردم این گونه است که شفیع از مشفوع می‌خواهد کاری را که اراده کرده انجام دهد، ترک کند یا کاری را که اراده کرده ترک کرده، انجام دهد لذا با شفاعت درخواست ترک اراده و فسخ کار می‌شود. اما حاکم عادل شفاعت را قبول نمی‌کند مگر اینکه علمش به حکم تغییر کرده باشد به این معنی که بفهمند خطا کرده بوده و بخواهد جبران نماید. لکن حاکم ظالم و مستبد ممکن است شفاعت را قبول کند به خاطر مصلحتی که در قبول حرف شفیع می‌بیند.

هر دو گزاره برای خداوند محال است زیرا خداوند نه جهلی دارد که با شفاعت برطرف شود و نه ظالم است تا به خاطر منفعت شخصی شفاعت را بپذیرد (رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۱، ۳۰۷) در این بخش رشیدرضا با مقایسه خداوند

با یک حاکم می‌گوید اگر بنا باشد شفاعت در قیامت انجام شود، یا اراده الهی زیر سؤال می‌رود یا علم الهی. چون اراده الهی به عذاب تعلق گرفته‌است و این اراده نباید تغییر کند و ثانیاً خداوند جاهل نیست که شفاعت جهلش برطرف گردد. در پاسخ به استدلال رشیدرضا می‌توان گفت اولاً شفیع اراده الهی را تغییر نمی‌دهد بلکه شفیع زمینه تغییر اراده الهی را ایجاد می‌کند و با شفاعت زمینه رحمت الهی را فراهم می‌کند و این خداوند است که اراده خود از عذاب را بر می‌دارد و رحمت خود را جایگزین آن می‌کند.

همان‌گونه که در دنیا نیز کارهایی از قبیل دعا و صدقه و امثال آن این خصوصیت را دارند. چگونه است که تغییر اراده الهی در دنیا توسط صدقه اشکال ندارد اما تغییر اراده الهی در قیامت به دلیل شفاعت اشکال دارد. در زمینه اینکه رشیدرضا می‌گوید شفاعت به منزله جهل الهی است نیز می‌توان گفت شفاعت هیچ دلالتی به جهل الهی ندارد؛ چرا که شفیع نمی‌خواهد خداوند را از مطلبی مطلع کند؛ بلکه شفیع می‌خواهد به واسطه تقریبی که به خداوند دارد از خداوند درخواست رفع عذاب نماید و اینکه خداوند به این درخواست بنده‌اش لباس اجابت پوشاند هیچ ارتباطی با جهل ندارد. کما اینکه در دنیا نیز وقتی بنده ای برای شخصی دعا می‌کند خداوند دعای او را مستجاب می‌کند و کسی نمی‌گوید دعا برای دیگران و اجابت آن به منزله جهل در خداوند است. به عبارت ساده‌تر اینکه رفتار خداوند نسبت به بندگان در قیامت تفاوتی از این حیث با رفتار خدا با بندگان در دنیا ندارد و اگر قرار است اجابت درخواست شفیع در قیامت نسبت به اراده و علم الهی خللی ایجاد کند این اشکال نسبت به رفتار خدا با بندگان در دنیا نیز وجود دارد.

در مورد روایاتی که در باب شفاعت وجود دارد ایشان شفاعت را حمل بر دعا می‌کند، دعائی که توسط خداوند مستجاب می‌شود. مانند روایتی که در صحیحین آمده‌است که می‌گوید پیامبر اکرم در روز قیامت در برابر خداوند

سجده می کند و او را حمد می کند سپس به او گفته می شود «ارْفَعْ رَأْسَكَ وَ سِلِّ تَعْطِیْهِ وَ اَشْفَعْ تَشْفَعُ» یعنی صورت خود را بالا بگیر و درخواست کن که به تو داده خواهد شد و شفاعت کن که شفاعت قبول می شود. در شفاعتی که به این معنا ذکر شد خداوند از اراده خود دست بر نمی دارد بلکه با امضاء اراده ازلی خود کرامت شفیع را ظاهر می کند به این صورت که دعای او را مستجاب می کند. ایشان می گوید این نوع شفاعت بیانگر این است که امور همه دست خداست و جز اطاعت خدا هیچ امری برای رهایی روز قیامت کارساز نیست (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۱، ۳۰۸).

ایشان تبیین نمی کنند که دعا کردن و نکردن پیامبر طبق این حدیث چه تفاوتی خواهد کرد. اگر خدا دعای پیامبر را استجاب می کند که این همان پذیرش دعای پیامبر و نوعی شفاعت است و اگر دعای پیامبر را مستجاب نمی کند و کاری که قبلاً اراده کرده بوده انجام می دهد پس دعای پیامبر چه فایده ای دارد.

رشیدرضا در بخش دیگری از تفسیر خود ذیل آیه شریفه ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ اِذْنِهِ﴾ (یونس / ۳) می گوید: مفهوم این آیه این است که شفیع بدون اذن خداوند نمی تواند برای کسی نزد او شفاعت کند و این آیه مانند آیه ۲۵۵ سوره بقره است که می فرماید ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهِ﴾. همچنین کسی حق ندارد از طرف خداوند بگوید که می تواند نزد خداوند شفاعت کند یا شفاعت کسی را بپذیرد مگر این که خداوند به او اعلام کرده باشد و این اعلام جز از طریق وحی امکان پذیر نیست. در قرآن هم جز این نیامده است که کسی بدون اذن و رضایت خداوند نمی تواند نزد او شفاعت کند کما اینکه در سوره طه آیه ۱۰۹ می فرماید ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ اِلَّا مَنْ اُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ و این گروهی که به آنها اذن شفاعت داده شده است تنها برای کسانی می توانند شفاعت کنند که خداوند از ایمان و عمل صالح او راضی بوده باشد (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۱۱، ۲۹۶).

ایشان در این بخش از تفسیر خود، مطلبی متفاوت از آنچه که در تفسیر آیه ۴۸ سوره مبارکه بقره آورده است بیان می‌کند. در آنجا می‌گوید عبارت‌های الا باذنه دلالتی بر اذن خداوند متعال ندارد بلکه مانند آیاتی است که خلود در بهشت را قید می‌زند در حالی که در این بخش از تفسیر اجمالاً شفاعت را می‌پذیرد ولی آن را مقید به اذن الهی می‌کند و می‌گوید اذن الهی هم وابسته به ایمان و عمل صالح فرد است.

### ۳. دیدگاه علامه طباطبائی

علامه طباطبائی در جاهای متعددی از تفسیر المیزان دیدگاه‌های رشیدرضا را مطرح می‌کند و به آنها پاسخ می‌دهد. ایشان ذیل آیات مربوط به شفاعت مطالبی بیان نموده است که بخشی از آنها ناظر به دیدگاه‌های رشیدرضا است و بخشی دیگر ناظر به سایر شبهاتی است که در مورد شفاعت مطرح شده است. علامه که با رویکرد تفسیری قرآن به قرآن (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۹۰: ۹). به شرح آیات می‌پردازد بیان می‌کند که آیات قرآن به تنهایی برای فهم مسئله شفاعت کفایت می‌کند و ما می‌توانیم با بررسی آیاتی که در این باب مطرح شده است پاسخ شبهات و ابهامات مطرح شده را پیدا نمائیم (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۱۵۸).

از دیدگاه علامه شخصی که برای خودش شفیع انتخاب می‌کند، دلیلش این است که نیروی خود را برای رسیدن به هدف کافی نمی‌داند؛ لذا با توسل به شفیع نیروی خود را افزایش داده و امکان رسیدن به مطلوبش را فراهم می‌کند. شفاعت در دو مورد جلب منفعت و دفع ضرر مورد استفاده قرار می‌گیرد. هر چند این‌گونه نیست که با شفاعت بتوان هر ضرری را دفع کرد یا هر نفعی را جلب نمود (همان) انسان در مواردی متوسل به شفاعت می‌شود که دستش از ابزار مادی و اجتماعی کوتاه باشد. بنابراین تأثیر شفاعت در جایی خواهد بود که فرد در انجام تکالیف خود کوتاهی کرده باشد و دستش از رسیدن به مقصود کوتاه باشد (همان) تفاوت دیدگاه علامه و رشیدرضا در مورد ماهیت شفاعت

این گونه است که علامه شفاعت را ابزاری برای جلب منفعت می‌داند؛ ولی رشیدرضا شفاعت را فعلی برای تأثیر و تغییر اراده الهی می‌داند. در واقع می‌توان گفت علامه به فایده عقلانی و منطقی شفاعت توجه دارد و آن را عین رحمت الهی می‌داند ولی رشیدرضا شفاعت را نوعی حاکمیت بر اراده الهی می‌داند و به همین دلیل آن را ممکن نمی‌داند.

بین دیدگاه علامه و رشیدرضا در مورد دلالت آیات مربوط به شفاعت تفاوت وجود دارد. علامه برخی از آیات را مخصص آیات دیگر می‌داند و بین آنها منافاتی قائل نیست و جهت آیات را به سمت امکان شفاعت توسط غیر خدا تعریف می‌کند (همان، ۵۹). اما رشیدرضا جهت آیات را به سمت عدم امکان شفاعت توسط غیر خدا می‌داند و آیاتی که شفاعت را مقید می‌کند به اذن الهی به گونه‌ای تفسیر می‌کند که حاصل آن عدم امکان شفاعت توسط غیر خدا می‌باشد. (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۱، ۳۰۹) و هر یک از دو اندیشمند ادله‌ای را از آیات و روایات برای صحت استدلال خود بیان می‌کنند.

علامه آیات شفاعت را مانند آیات مربوط به علم به غیب می‌داند؛ مانند آیه شریفه سوره جن که می‌فرماید ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ (جن / ۲۶ و ۲۷). یعنی دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده، به این معنا که همان گونه که علم به غیب در اختیار خداست ولی به هر کس بخواهد می‌دهد، شفاعت نیز این گونه است و خدا به هر کس بخواهد اذن شفاعت می‌دهد. مواردی از این قبیل در قرآن کریم زیاد آمده است که برخی از امور مانند مرگ، خلقت، رزق، ملک و امثال آن در آیه‌ای به خداوند اختصاص داده می‌شود ولی در آیات دیگر همین امر به دیگران مانند ملائکه یا مردم نیز تعلق می‌گیرد و وجه جمع این گونه آیات، رابطه طولی بین خداوند و بندگان است نه اینکه دیگران در عرض خداوند مطرح شوند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۱۵۶). این در حالی

است که همان‌گونه که قبلاً ذکر شد رشیدرضا آیاتی که شفاعت را با کلمه استثناء همراه کرده‌است، با آیاتی مقایسه می‌کند که دلالت بر نفی حکم کلی ذکر شده در آیه دارد و فهم آیات را از قاعده کلی جملات استثناء دور می‌کند.

از نظر علامه شفاعت در روز قیامت امری است که قرآن به آن وعده داده- است و قطعاً محقق خواهد شد و شفاعت به عنوان یک لطف الهی به بندگان مطرح است و همان‌گونه که توبه و امثال آن موجب بخشش گناهان و رفع عذاب می‌گردد، شفاعت نیز می‌تواند عذاب را از بندگان بر طرف نماید. شفاعت هیچ‌گونه منافاتی با علم الهی ندارد و عدالت الهی را نیز زیر سؤال نمی‌برد و موجب نمی‌شود تا بندگان، نسبت به گناهان جسارت پیدا کنند (همان) در مقابل رشیدرضا پذیرش شفاعت را منافی علم و عدالت الهی می‌داند و می‌گوید: حاکم عالم و عادل شفاعت را قبول نمی‌کند زیرا با شفاعت نه علمش تغییر می‌کند نه حکم عادلانه‌اش تبدیل به حکم ظالمانه می‌شود (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۱، ۳۰۷). در عین حال رشیدرضا شفاعتی را که توسط خداوند انجام می‌شود را می‌پذیرد ولی تعجب است که آن را منافی با علم و اراده الهی نمی‌داند. ایشان در تفسیر روایاتی که در باب شفاعت خداوند وجود دارد می‌گوید این نوع شفاعت به این معنا نیست که خداوند از اراده خود دست برمی‌دارد بلکه خداوند ضمن امضاء اراده ازلی خود، کرامتی از خود اظهار می‌کند و دعای شفاعت‌شونده را مستجاب می‌کند (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۱، ۳۰۸) این دیدگاه رشیدرضا با دیدگاه علامه که می‌گوید خداوند بر اساس شفاعت شفیع، از اراده قبلی خود دست برمی‌دارد و اراده جدیدی که متناسب با رحمت الهی است را آشکار می‌کند، شباهت دارد؛ تنها تفاوتی که بین این دو دیدگاه وجود دارد این است که رشیدرضا شفاعت را در پاسخ به دعای بندگان و با اراده الهی قبول می‌کند ولی علامه می‌گوید اشکالی وجود ندارد که شخصی برای گنهکار نزد خداوند شفاعت کند و خداوند درخواست و دعای او را در حق شفاعت

شونده پذیرد و از اراده عذاب دست بردارد و اراده رحمت را برای او محقق کند. بنابراین رشیدرضا شفاعت را فقط حق خدا می‌داند ولی علامه برای غیر خدا نیز اثبات می‌کند.

از نظر علامه شفاعت در آخرین مرحله قیامت یعنی زمانی که عذاب برای انسان‌ها تعیین می‌شود، انجام می‌گردد و در مراحل قبلی قیامت شفاعتی صورت نمی‌پذیرد (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۱۵۶). این بیان علامه می‌تواند مفهوم برخی از آیات، که شفاعت را منتفی می‌داند را توضیح دهد؛ به این بیان که بگوییم این آیات مربوط به برخی از مراحل قیامت می‌شود که در آن مقام‌ها شفاعت وجود ندارد. زیرا می‌دانیم در قیامت منازل متعددی وجود دارد که در برخی از روایات ۵۰ موقف را ذکر می‌کند (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۹۰: ج ۱۷، ۲۴۸) بنابراین می‌توان گفت آیه ای که در سوره مبارکه بقره می‌فرماید ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ یعنی و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته می‌شود؛ و نه غرامت از او قبول خواهد شد؛ و نه یاری می‌شوند (بقره/ ۴۸) مربوط به برخی از مواقف و منازل قیامت است که در آنها نه شفاعتی مقبول می‌شود و نه جایگزینی برای عذاب فرد وجود دارد و این آیه دلالت ندارد که در هیچ‌یک از منازل قیامت شفاعت وجود ندارد و به این شکل می‌توان بین این نوع آیات با آیاتی که شفاعت را با اذن الهی اثبات می‌کند جمع نمود و بیان کرد که آیات دسته دوم مربوط به منازلی از قیامت است که در آنها شفاعت انجام می‌شود اما آن شفاعت به اذن خداست و تا خدا اجازه ندهد نه شفاعتی انجام می‌شود و نه شفاعتی فایده می‌بخشد.

مجموعه آیاتی که درباره شفاعت در قرآن کریم وجود دارد اجمالاً شفاعت را اثبات می‌کند؛ اگر چه برخی از آیات قرآن شفاعت را نفی می‌کند مانند (بقره/ ۴۸؛ شعراء/ ۱۰۱؛ مؤمن/ ۱۸) و امثال آن ولی در برخی از آیات شفاعت را

به کلی رد نمی‌کند بلکه اشاراتی به انجام شفاعت نموده است. مانند آیات (زمر/ ۴۴) «شفاعت همه‌اش از آن خداست»؛ (بقره/ ۲۵۵) «چه کسی است که بدون اذن او نزدش او شفاعتی کند، (یونس/ ۳) «هیچ شفیع نیست مگر بعد از آنکه او اجازه دهد» و سایر آیات دیگر مانند: (زخرف/ ۸۶)؛ (مریم/ ۸۷)؛ (طه/ ۱۱۰)؛ (سبا/ ۲۳)؛ (نجم/ ۲۶) یا شفاعت را مختص به خدا می‌داند یا آن را عمومیت می‌دهد و برای غیر خدا نیز اثبات می‌کند و آن را مشروط به اذن خدا می‌داند و مقید می‌کند که خداوند به آن شفاعت رضایت دهد.

آنچه مسلم است این که این آیات وجود شفاعت را اثبات می‌کند هر چند قیودی نیز برای آنها بیان می‌فرماید (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۱۵۶). از نظر علامه آیات شفاعت مشابه آیاتی است که در مورد غیب وجود دارد. آیات مربوط به غیب برخی غیب را مختص به خدا می‌داند مانند ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ﴾ بگو در آسمان‌ها و زمین هیچ کس غیب نمی‌داند (نمل/ ۶۵)، و آیه ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾، نزد اوست کلیدهای غیب، که کسی جز خود او از آن اطلاع ندارد (انعام/ ۵۹)، و از دسته دوم آیاتی است که علم به غیب را به غیر خدا نیز اختصاص می‌دهد اما با اجازه خداوند مانند آیه ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ، فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ خدا عالم غیب است و احدی را بر غیب خود مسلط نمی‌سازد، مگر کسی از فرستادگانش که او را پسندیده باشد (جن/ ۲۷) مشابه این نوع بیان در مسائلی از قبیل مرگ، خلقت، رزق، حکم و ملک نیز در قرآن زیاد دیده می‌شود که گاهی به خدا نسبت می‌دهد و گاهی به غیر خدا (همان) مجموعه این آیات دلالت دارد بر اینکه هیچ موجود در عالم استقلال در تأثیر ندارد و اگر موجودی دارای کمالی باشد خداوند این کمال را به او افاضه نموده است. آنچه که در سوره مبارکه هود آیات ۱۰۶ و ۱۰۷ نیز بیان شده حاکی از همین استقلال در تأثیر برای خداوند است (ر.ک؛ همان، ۱۵۷). بنابراین آیاتی که شفاعت را



نفی می‌کند ناظر بر این است که کسی بخواهد استقلالاً و بدون اذن خداوند برای کسی شفاعت کند و آیاتی که دلالت بر وجود شفاعت دارد بیانگر شفاعت با اذن و اراده الهی است (همان).

آنچه در شفاعت از خداوند خواسته می‌شود امری عقلایی و ممکن است. در شفاعت نمی‌توان از خداوند خواست از سخن خود برگردد یا اینکه صفات خود را نادیده بگیرد؛ بلکه شفیع متوسل به صفاتی از مولا می‌شود که با خواست او مناسبت دارد. مثلاً اگر مولی هم صفت منتقم دارد هم صفت غفار در اینجا شفیع متوسل به صفت غفار می‌شود تا فرد را به خواسته‌اش برساند. همچنین شفیع صفاتی از طلب‌کننده شفاعت یا صفاتی از خود را نزد مولا بیان می‌کند تا برخی از صفات مولی که متناسب با خواست شفیع می‌باشد عملی گردد و شفیع به خواست خود برسد. (همان، ۱۵۹) این در حالی است که رشیدرضا توسل به شفاعت را موجب نقص در خداوند می‌داند و می‌گوید اگر ما مسئله شفاعت را بپذیریم به این معنی است که علم خداوند را ناقص فرض کرده‌ایم و با شفاعت شفیع مطلبی به علم خداوند افزوده‌ایم یا اینکه با شفاعت موجب می‌شویم خداوند از اراده خود صرف نظر کند و تحول در اراده الهی نقص است (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۳، ۸). در حالی که از نظر علامه شفاعت به معنی غلبه یکی از صفات خدا بر دیگری است مانند غلبه صفت رحمت بر صفت انتقام به واسطه شفاعت.

منتفی شدن حکم الهی در اثر شفاعت از قبیل تعارض و تضاد اسباب در امور مادی می‌باشد و در واقع با شفاعت صفات الهی در جهت خواست شفیع به منصفه ظهور می‌رسد و علت این تغییر هم درخواست شفیع است. لذا حقیقت شفاعت واسطه‌شدن در رساندن نفع و یا دفع شر و ضرر است، بنحو حکومت، نه به‌نحو مضاده، و تعارض (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۱۵۹) بنابراین می‌توان گفت شفاعت خودش یکی از مصادیق سببیت است، و شخص متوسل به شفیع، در حقیقت می‌خواهد سبب نزدیک‌تر به مسبب را واسطه کند، میان مسبب و سبب دورتر، تا این سبب جلو تأثیر آن سبب را بگیرد (همان).

علامه شفاعت را به دو بخش تکوینی و تشریحی تقسیم می‌کند و می‌گوید: شفاعت تکوینی یعنی اینکه علل و اسبابی میان خدا و مسبب‌ها واسطه شده، امور آنها را تدبیر و وجود و بقاء آنها را تنظیم کنند مانند آیاتی که می‌فرماید ﴿يُدَبِّرُ الْأُمْرَ، مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾ (یونس/ ۳) و شفاعت تشریحی یعنی اینکه خداوند برای بشر دینی تشریح کرده و در آن دینی احکامی از اوامر و نواهی و امثال آن وضع نموده‌است و تبعاتی را برای آنها قرار داده‌است و از طریق ارسال رسل بشر را در جریان این امور قرار داده تا حجت بر مردم تمام شود. مردم با توسل به احکام دینی می‌توانند از نعم الهی بهره‌مند شوند یا دچار عقوبت گردند. آیاتی از قرآن از قبیل آیه ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ، إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ، وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ (طه/ ۱۰۹) و آیه ﴿لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ، إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ (سبا/ ۲۳) و آیه ﴿لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى﴾ (نجم/ ۲۶) و آیه ﴿وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾ (انبیاء/ ۲۸) و آیه ﴿وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ، إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (زخرف/ ۸۶)، با این شفاعت، یعنی شفاعت در مرحله تشریح منطبقند.

در این آیات خداوند شفاعت را که فقط مختص به خودش است به دیگران از قبیل ملائکه و مردم تملیک می‌کند و این بندگان می‌توانند به رحمت و عفو و مغفرت خدا، و سایر صفات علییای او تمسک نموده، بنده‌ای از بندگان خدا را که گناه گرفتارش کرده، مشمول آن صفات خدا قرار دهند، و در نتیجه بلای عقوبت را که شامل او شده، از او برگردانند، و در این صورت دیگر از مورد حکم عقوبت بیرون گشته، دیگر مصداق آن حکم نیست، و این مطلب با گفتار خود خدای تعالی که می‌فرماید ﴿فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ خدا گناهان ایشان را مبدل بحسنه می‌کند (فرقان/ ۷۰) کاملاً روشن و بی‌اشکال می‌شود (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۱۶۰) بنابراین از نگاه علامه شفاعت یک امر

امکانی است که خدا به برخی از افراد می‌بخشد ولی در نگاه رشیدرضا شفاعت از آن خداست و امکان اعطاء آن به بندگان وجود ندارد.

از نظر علامه تأثیرات شفاعت می‌تواند تبدیل سیئه به حسنه ﴿فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ خدا گناهان ایشان را مبدل به حسنه می‌کند (فرقان/۷۰)، مضاعف کردن پاداش ﴿أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ﴾، اینان اجرشان دو برابر داده می‌شود (قصص/۵۴) و نیز فرموده ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ، فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾، هر کس کار نیکی کند، ده برابر مثل آن را خواهد داشت (انعام/۱۶۰) و هر گونه رحمت گری دیگری باشد. شفاعت جلوه‌ای از رحمت گری الهی است که علاوه بر داشتن مصلحت با ذات الهی سازگار است و هیچ مانعی به ذهن نمی‌رسد که خداوند این کار را انجام ندهد ضمن اینکه با شفاعت به کسی ظلم هم نمی‌شود (ر.ک؛ طباطبائی، همان) در حالی که از نظر رشیدرضا شفاعت با علم و عدالت الهی ناسازگار معرفی می‌شود. زیرا از دید رشیدرضا اگر امکان شفاعت را بپذیریم مستلزم این که بگوییم یا خداوند علم ندارد و با شفاعت جهلش تبدیل به علم می‌شود که این امر در مورد خدا محال است یا اینکه باید بگوییم با شفاعت اراده الهی که بر عذاب تعلق گرفته، به اراده رفع عذاب تبدیل می‌شود و این امر به معنی تغییر در اراده الهی است و این امر هم با ذات الهی سازگار نیست (ر.ک؛ رشیدرضا، ۱۴۱۴: ج ۱، ۳۰۷).

رشیدرضا می‌گوید شفاعت مستلزم زیر سؤال رفتن عدالت الهی است (همان) زیرا عقاب‌هایی که خداوند برای مجرمان گذاشته اگر عادلانه است برداشتنش با شفاعت ظلم است و اگر عادلانه نبوده پس خدا در مرحله اول ظلم نموده است. علامه در پاسخ نقضی به این اشکال می‌گوید: همان گونه که در امتحانات الهی مثلاً خداوند یک بار دستور ذبح اسماعیل را می‌دهد و یک بار دستور عدم ذبح (صافات/۱۰۲-۱۰۶) در این گونه موارد نیز خداوند یک بار دستور به عذاب می‌دهد و بار دیگر به واسطه شفاعت عذاب را بر می‌دارد و این امر تناقض نیست (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۱۶۲) همچنین در پاسخ حلی به این اشکال می‌گوید: برطرف شدن عذاب الهی با شفاعت، نه نقض حکم است و نه

ضد آن و نه ناقض آثار و تبعات آن؛ بلکه شفاعت حاکم بر حکم عقوبت است به این معنی که با شفاعت فرد مشمول رحمت الهی می‌شود و وقتی رحمت الهی حاکم شد عقوبت از فرد بر طرف می‌شود کما اینکه با توبه این حکم بر داشته می‌شود (همان). بنابراین برطرف شدن حکم در واقع احترام گذاشتن خداوند به شفیع و تعظیم اوست.

### نتیجه

رشیدرضا در تبیین آیات مربوط به شفاعت تکیه می‌کند به آیاتی که شفاعت را انکار می‌کنند و آیاتی که برای شفاعت استثناء ذکر می‌کنند را به گونه ای تفسیر می‌کند که به انکار شفاعت منجر می‌شود. استدلال رشیدرضا در مورد شفاعت این است که شفاعت با علم و عدل الهی سازگار نیست. این استدلال عقلی است نه قرآنی و روایی؛ به همین دلیل ایشان بخش زیادی از آیات و روایاتی که میتوان با تمسک به آن شفاعت را اثبات نمود را تفسیر به رای می‌کند. علامه طباطبائی با تتبعی جامع در آیات قرآن، ضمن اینکه آیات قرآن را برای فهم مفهوم و مصداق شفاعت کافی می‌داند، شفاعت را از نظر قرآن قطعی می‌داند و وجود آن را به حسب عقلانی با علم الهی ناسازگار نمی‌داند. در مجموع اگر آیات قرآن را با دقت و بدون سوگیری مورد مذاقه قرار دهیم می‌توانیم نتیجه بگیریم که در قیامت شفاعت وجود دارد اما این گونه نیست که شفاعت در همه مواقع قیامت و برای همه وجود داشته باشد و نیز این گونه نیست که هر کسی بتواند شفاعت کند؛ بلکه از نظر قرآن شفاعت به نحو اجمال پذیرفته شده است و نوعی رحمت‌گری خداوند به بندگان می‌باشد. شفاعت در برخی مواقع قیامت اصلاً وجود ندارد ولی در برخی از مواقع وجود دارد و هر کس خداوند به او اذن دهد می‌تواند شفاعت کند و این شفاعت برای گروهی از بندگان مورد قبول قرار می‌گیرد.

## منابع و مأخذ

### – قرآن کریم.

– ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۰ ق). *لسان العرب*. بیروت – لبنان: ناشر دار صادر.

– اسکندری مالکی، ناصرالدین. (۱۳۸۹). *الانتصاف فیما تضمنه الکشاف من الاعتزالی*. المطبوع بهامش الکشاف. تهران: نشر خانه کتاب.

– بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸). *أنوار التنزیل وأسرار التأویل*. بیروت: نشر دار احیاء التراث العربی.

– تامر، محمد محمود متولی. (۱۴۲۵). *منهج الشيخ محمد رشید رضا فی العقیده. جده: نشر دار ماجد عسیری*.

– حسینی، سیداحمد. (۱۳۶۹). *رسائل المرتضی*. تهران: نشر جامعه نگر.

– رشیدرضا، محمد. (۱۴۱۴). *تفسیر القرآن الحکیم الشہیر بتفسیر المنار*. بیروت: نشر دارالمعرفه.

– شکیب ارسلان، الامیر. (۱۳۵۶ ق). *کتاب سید رشیدرضا، او اخاء اربعین سنه*. قاهره: نشر دارالفضیله.

– طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۹۰ ه. ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

– طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۱۳). *التبیان*. قم: موسسه النشر الاسلامی.

– الفراهیدی، الخلیل بن أحمد. (۱۴۰۹). *العین*. قم: نشر دارالهجره.

– قرشی بنابی، علی اکبر. (۱۳۷۱ ش). *قاموس قرآن*. تهران: دار الکتب الإسلامیه.

– نووی، أبوزکریا. (۱۳۹۲). *شرح صحیح مسلم*. بیروت: نشر دار احیاء التراث العربی.

– نسفی سمرقندی، نجم الدین عمر بن محمد. (۲۰۱۶). مترجم قربانعلی ادریسف. مسکو: نشر صدرا.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی